



کودک ۷



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN: 1606-9234

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی سی‌ام • شماره‌ی پی‌در پی ۲۵۱ • فروردین ۱۴۰۳ • ۳۲ صفحه

روزه‌ی امسال ما
کله گنجشکی شده
زینت دیوارها
پرچم مشکی شده

سفره‌ی افطارمان
چیده شد با سادگی
خانه‌ها پر نور از
روضه‌های خانگی

روضه خانگی
دوست داران اهل بیت (ع)



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۷

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
اجتماعی، فرهنگی
ویژه‌ی کودکان پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی سی‌ام • فروردین ۱۴۰۳
شماره‌ی پی‌درپی ۲۵۱

- مدیر مسئول: محمّد صالح فذّنبی
- سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، محمّد رضا رشیدی، محمّدعلی ارجمند، مریم اسلامی (کارشناس شعر)
- ناظر هنری: کوروش پارساژاد
- طراح گرافیک: ناصر حسنی
- ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، شماره‌ی ۲۷
صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
تلفن امور مشترکین: ۰۸-۸۸۸۶۷۳۱-۲۱
و ۰۸-۷۷۶۳۳۲۰۲۱
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
رایانامه: Koodak@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ و توزیع: شرکت افست

خانواده‌ی مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهی‌ی آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال



کانال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



www.roshdmag.ir/u/318
ارتباط با مرکز بررسی آثار



@nazar.roshdmag.ir

۱ اسب چوبی

۲ شعر

۴ مأموریت امیر محمد

۱۰ ماهیگیری

۱۲ کتاب آشپزی

۱۴ خبر! خبر!

۱۶ قصه‌های چیز میزی!

۱۸ حالا با چی بازی کنم؟

۱۹ تاریک و روشن

۲۰ دوست مستطیلی

۲۲ توپ و گردی

۲۴ عید فطر

۲۶ بخشنده

۲۸ بگرد و پیدا کن

۳۰ من فقط یک ذره ریختم!

۳۲ رنگین کمان

• تصویرگر جلد: مریم ربّانی

• تصویرگر پشت جلد: محمّد رضا رشیدی

۱ فروردین: آغاز نوروز

۲ فروردین: وفات حضرت خدیجه (س)

۷ فروردین: ولادت امام حسن مجتبی (ع)

۱۲ فروردین: روز جمهوری اسلامی ایران

۱۳ فروردین: شهادت حضرت علی (ع)

۱۳ فروردین: روز طبیعت

۱۷ فروردین: روز جهانی قدس

۲۲ فروردین: عید سعید فطر

یکی از مراحل اولیه‌ی فرایند خواندن، تصویرخوانی است. در قصه‌های تصویری کودک می‌تواند قصه را از روی تصویرها تعریف کند و شما می‌توانید قصه‌ای را که تعریف می‌کند برایش بنویسید. قبل از خواندن متن، از کودک بخواهید تصویرها را خوب ببیند و در مورد آن‌ها حرف بزند. با این شیوه، در واقع او را به شنیدن و خواندن متن علاقه‌مند کرده‌اید. در نتیجه او با اشتیاق بیشتری متن را دنبال خواهد کرد.

در بخش‌هایی از مجله سؤالاتی از کودک پرسیده شده یا از او خواسته شده است فعالیت‌هایی را انجام دهد. برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها و انجام‌دادن فعالیت‌ها و فرستادن آن‌ها به دفتر مجله، کودکان را یاری کنید. در مجله، اولین چیزی که توجه کودک دلبنده‌مان را جلب می‌کند و در انتقال حس و محتوای متن نقش مهمی دارد، تصویر است.

معلم و مربی عزیز، پدر و مادر مهربان

مخاطب اصلی مجله‌ی رشد کودک، غنچه‌های کوچک ما هستند که در ابتدای مسیر فراگیری مهارت خواندن قرار دارند. از همین رو، برای خواندن مطالب مجله و ارتباط دوسویه با نویسندگان و کارشناسان ما، به کمک و همراهی شما عزیزان نیاز دارند.



تصویرگر: زینب شبر
نقیسه نجفی قدسی

اسب چوبی



من می خوام
سوار این اسب
باشم!



حالا چی
کار کنیم؟

به بازی
نیاز دارد.

من می دونم
چیکار کنم.



یک شاخه ی
خشک اینجا
افتاده!



چه بازی
خوبی!





افطاری مسجد

● مرضیه تاجری

عصر یک روز قشنگ است
می‌روم سمت خیابان
دست من در دست مامان
یک سبد دارم پر از نان

روی هر نانی نشسته
ریزه ریزه چند کنجد
می‌رسد نان‌ها به سفره
در حیاط سبز مسجد

می‌شود آماده کم‌کم
سفره‌ای با نان و خرما
به چه شیرین است افطار
در حیاط مسجد ما

مهمان ویژه

● خاتون حسنی

افطار امشب ما
نان و پنیر و گردوست
مهمان ویژه‌ی ما
آقای جیک جیکوست

آقای جیک جیکو
نوک می‌زند به نان‌ها
نوک‌نوک زدن به نان‌ها
یعنی تشکر از ما



ای قفس

• سمیه تورجی

این جمعه حال من
خیلی تماشایی است
توی خیابانم
چون راهپیمایی است

از صبح اینجام
با پرچی در دست
روی لب مردم
اسم فلسطین است

مانند جمعیت
لبریزم از شادی
من نیز می‌گویم:
ای قدس! آزادی



کاش می‌دیدم تو را

• زهرا عراقی

مادر امروز از تو گفت
اینکه بودی مهربان
دوست بودی با همه
کودک و پیر و جوان

دوستت دارم زیاد
ای امام مجتبی (ع)
یا کریم اهل بیت (ع)
کاش می‌دیدم تو را

لباس برگی

• محبوبه صمصام شریعت

درختی خشک بودم
بهار آمد کنارم
به من با خنده‌ای گفت:
برایت هدیه دارم

لباسی سبز و برگ
به آرامی تنم کرد
دو تا پروانه آورد
گل پیراهنم کرد





ریحانه اصلاً حالش خوب نبود. مامان زود لباس‌هایش را عوض کرد و رفتند پیش دکتر رضایی. توی حیاط مطب خیلی شلوغ بود. خیلی طول کشید تا نوبت ریحانه شد. دکتر رضایی تا ریحانه را دید، گفت: «امان از دست این ویروس‌ها! این چند روز همه‌ی بچه‌ها مریض شده‌اند.»

بعد ریحانه را معاینه کرد و گفت: «قرص و دارو نمی‌خواهد. فقط استراحت و غذاهای مقوی.»

مأموریت امیرمحمد





در این درس قصه به چند مفهوم از کتاب‌های درسی اشاره شده است:
- آشنایی با آهن‌ربا از کتاب علوم؛
- جمع و تفریق و ساعت از کتاب ریاضی؛
- درس لاک‌پشت و مرغابی‌ها از کتاب فارسی.

ریحانه گفت: «تازه، امروز مهد نرفتم!»
دکتر رضایی خندید و گفت: «چند روز دیگر هم نمی‌توانی بروی.»
قیافه‌ی ریحانه غمگین شد. او مهد را خیلی دوست داشت. توی خانه حوصله‌اش سر می‌رفت.
وقتی به خانه رسیدند، امیرمحمد آمده بود.
امیرمحمد گفت: «وای! حالت خوب نیست؟ امروز سر کلاس خیلی‌ها مریض بودند.»
مامان گفت: «اگر وقتی مریض هستیم در خانه بمانیم، ویروس پخش نمی‌شود و همه مریض نمی‌شوند.» ریحانه تب داشت. مامان به امیرمحمد گفت: «مأموریت تو شروع شد. این چند روز باید حسابی به من کمک کنی تا ریحانه زود زود خوب شود.»
امیرمحمد گفت: «الان شمشیرم را برمی‌دارم تا با این مریضی بجنگم. ویروس بدجنس آماده باش!»
مامان خندید و گفت: «با شمشیر نمی‌شود. باید با غذاهای مقوی به جنگ مریضی برویم.» بعد به آشپزخانه رفت و چند کار به امیرمحمد سپرد. به ریحانه هم سفارش کرد: «بهتر است بخوابی!»

بیا با هم این قصه را گوش کنیم.



اما ریحانه خوابش نمی‌آمد. مامان، همان‌طور که غذا را آماده می‌کرد، گفت: «دوست داری یک قصه برای تعریف کنم؟»

ریحانه سرش را تکان داد. مامان شروع کرد: «یکی بود، یکی نبود. کنار یک آبگیر، دو مرغابی و یک لاک‌پشت زندگی می‌کردند که باهم دوست بودند. یک روز آبگیر خشک شد...» امیرمحمد گفت: «من این داستان را بلدم. این داستان در کتاب فارسی ما آمده است.» مامان گفت: «بله. این داستان در کتاب کلیله و دمنه آمده است.»

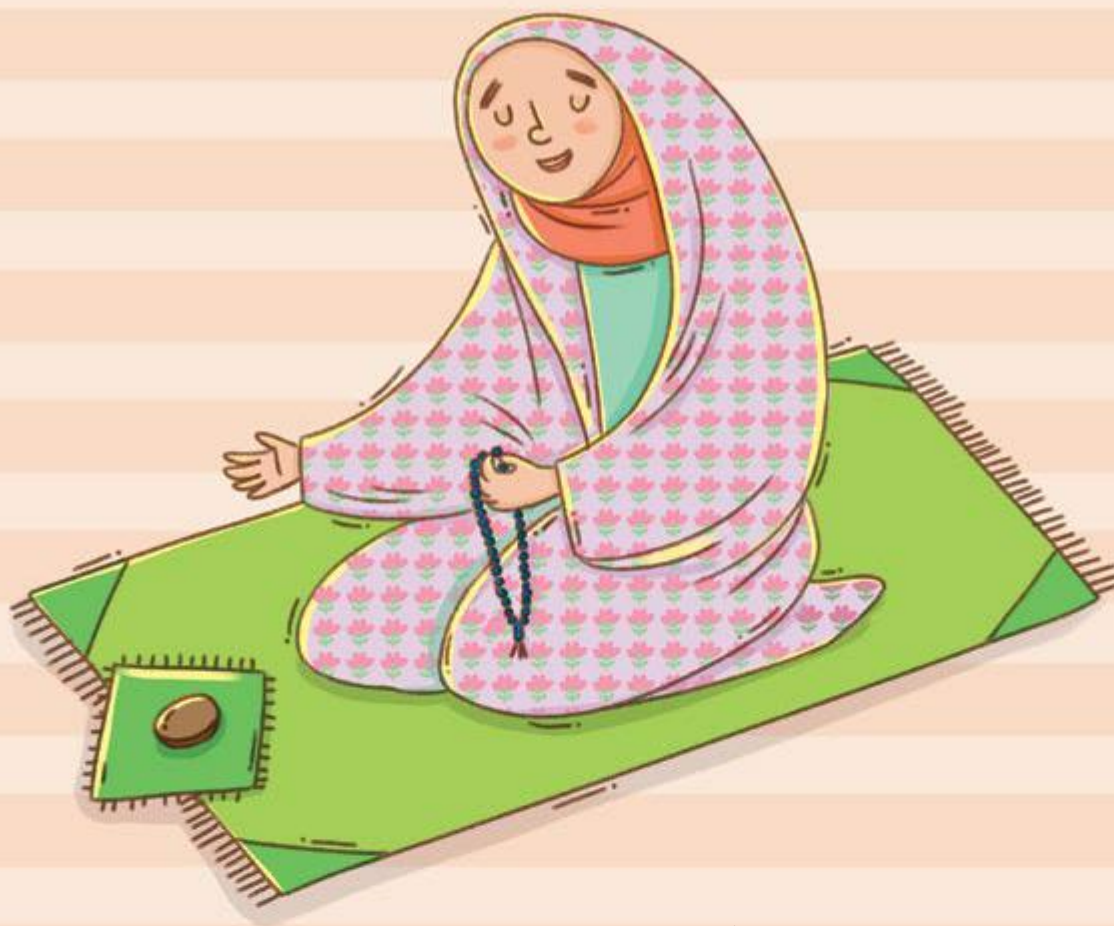
امیرمحمد گفت: «می‌شود بقیه‌اش را من بگویم؟» مامان گفت: «از همان‌جا بگو! خیلی به ریحانه نزدیک نشو!»

امیرمحمد گفت: «مرغابی‌ها مجبور بودند از آنجا بروند. لاک‌پشت گفت: من هم با شما می‌آیم. مرغابی‌ها گفتند، اما تو نمی‌توانی پرواز کنی! لاک‌پشت غمگین شد. مرغابی‌ها با هم فکر کردند و راهی پیدا کردند.

روز بعد، کلاغ و جغد دیدند که دو مرغابی یک چوب را به منقار گرفته‌اند و یک لاک‌پشت را با خود می‌برند. آن‌ها جیغ زدند و گفتند، لاک‌پشت شده پرنده!

با اینکه مرغابی‌ها به لاک‌پشت گفته بودند دهانش را باز نکند، اما لاک‌پشت حواسش پرت شد و خواست جواب بدهد. تا دهانش را باز کرد، افتاد پایین!»





مامان به امیرمحمد اشاره کرد که آرام باشد، چون ریحانه خوابش برده بود. بعد هم وضو گرفت که نماز بخواند و برای سلامتی همه‌ی مریض‌ها و ریحانه دعا کند. امیرمحمد به ساعت نگاه کرد.

بچه‌ها، ساعت خانهای امیرمحمد چند است؟

اگر ریحانه حالش خوب بود، الان با هم بازی می‌کردند. امیرمحمد رفت سراغ مشق‌هایش. تا دفتر را دید، گفت: «وای! چقدر جمع و تفریق؟» صورتش را به دفتر نزدیک کرد و گفت: «آهای عددها، همگی آماده باشید. آمده‌ام حسابتان را برسم. نترسید! منظورم حساب و کتاب ریاضی است.»
بعد هم زد زیر خنده.

$$5 + 10 =$$

$$8 + 8 =$$

$$19 - 4 =$$

$$50 - 5 =$$

$$5 + 6 + 10 =$$

$$70 - 20 =$$

بچه‌ها به امیرمحمد کمک کنید
جواب جمع‌ها و تفریق‌ها را
بنویسید.

یک دفعه شنید صدای آرامی می گوید: «امیرمحمد ... امیرمحمد!»
صدای مامان بود.
امیرمحمد ساعت را نگاه کرد. با خودش گفت: «یک ساعت گذشت. چقدر
مشق داشتم!»

بچه‌ها ساعت چند است؟



مامان از امیرمحمد خواست پرتقال‌ها را نصف کند تا آبش را برای ریحانه بگیرد. خودش هم سبزی‌ها را پاک کرد و سوپ درست کرد. امیرمحمد در هر کاری که توانست، کمک کرد.

چند روز بعد حال ریحانه خوب خوب شد.
مامان گفت: «به خاطر کمک‌های امیرمحمد، ریحانه
زود خوب شد.» امیرمحمد خیلی خوش حال بود؛ هم
به خاطر اینکه بزرگ شده بود و می‌توانست به مامان
کمک کند و هم به خاطر اینکه دوباره می‌توانست با
ریحانه بازی کند.

وقتی خبر کارهای خوب امیرمحمد به بابا رسید، بابا
برای امیرمحمد یک نامه به همراه یک هدیه فرستاد.
بابا نوشته بود:



سلام بر مرد خانه

سُنیده‌ام، در نبود من، حسابی به مامان
کمک کرده‌ای. برای خودت پهلوان
سُده‌ای و توانسته‌ای مریضی ریحانه را
سُگست بدهی. من به تو افتخار می‌کنم.
برایت یک هدیه‌ی ویژه فرستاده‌ام.
امیدوارم خوشت بیاید!

بچه‌ها می‌توانید این نامه را خودتان با صدای بلند بخوانید.

هدیه‌ی امیرمحمد چند تا آهن‌ربا بود. بابا می‌دانست که امیرمحمد خیلی وقت است دلش چنین جایزه‌ای می‌خواهد. امیرمحمد کلی کاردستی‌های جدید طراحی کرده بود که برای ساختن‌شان به آهن‌ربا نیاز داشت.



ماهیگیری

• مریم سعیدخواه
• عکاس: اعظم لاریجانی

روش ساخت این کاردستی را اینجا ببین.



وسایل لازم:

کاغذهای رنگی کوچک
(اندازه‌های مربع و مستطیل)

چسب

سیخ چوبی

نخ کاموایی

آهن‌ربا

پولک و منجوق

ریحانه کوچولو دوست دارد یک اسباب‌بازی آهن‌ربایی داشته باشد. امیرمحمد هم تصمیم می‌گیرد با آهن‌ربایی که پدر برایش فرستاده است، ریحانه را خوش حال کند. او بعد از فکر و مشورت با مادر، دست‌به‌کار می‌شود. دوست‌داری به امیرمحمد کمک کنی؟

کاغذ رنگی چهارگوش (مستطیل) را از وسط تا بزن.



وسط لبه‌ی تاخورده‌ی کاغذ، یک سه‌گوش کوچک بکش و آن را ببر. لبه‌های بالا و پایین را هم کمی گرد کن. (مانند شکل)



کاغذ تا شده را باز کن. گیره‌ی فلزی را روی وسط کاغذ بچسبان (مانند شکل).



یک چهارگوش (مربع) دیگر را شکل یک سه‌گوش تا بزن.

برای ماهی کوچولو چشم و باله بگذار و بدنش را با پولک و منجوق یا هر چیز دیگر تزئین کن.

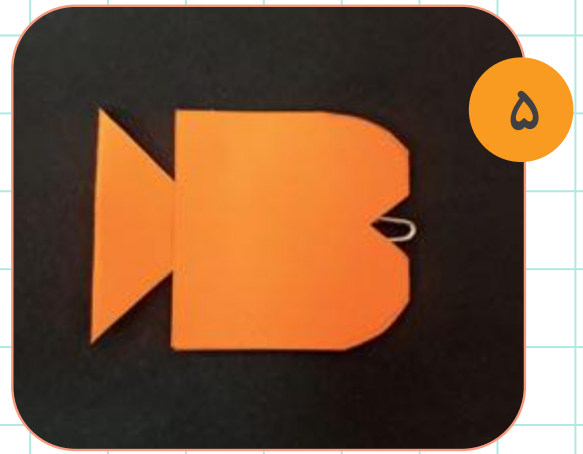
۶



مرحله‌ی بعد:
ساخت قلاب ماهیگیری



در آخر می توانی ماهی بگیری

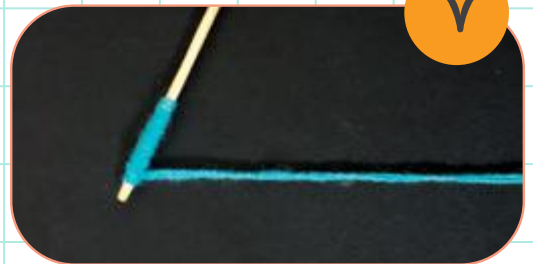


۵

کاغذ سه گوش را به طرف دیگر چهار گوش بچسبان (مثل شکل).

چند ماهی دیگر هم به هر شکلی که خواستی بساز. یادت باشد، همه‌ی آن‌ها گیری فلزی داشته باشند.

۷



به سیخ چوبی کمی چسب بزن. نخ کاموا را چند دور به آن پیچ. دوباره روی نخ چسب بزن تا خوب محکم شود.

۸



آهن ربا را به سر دیگر نخ وصل کن.



کتاب آشپزی

کمیل با خواهرش سحر تصمیم گرفتند کتاب تصویری آشپزی ماه مبارک رمضان درست کنند. ماشین سبز از کار آن‌ها باخبر شد و سریع به سراغ وسایل آشپزخانه رفت. بلند گفت: «قابلمه‌ها، یخچال و اجاق‌گاز، آماده باشید. قرار است کلی کارهای مهم انجام بدهیم.» همگی با تعجب ماشین را نگاه می‌کردند. ماشین با ذوق چراغ‌های جلو را چند بار روشن و خاموش کرد و گفت: «کمیل و سحر قرار است کتاب آشپزی درست کنند.» ماشین سبز رفت پیش یخچال و پرسید: «به نظرت کمیل برای رفع تشنگی در دفترش چه چیزی بکشد؟» یخچال گفت: «شربت آبلیمو و عسل. شربت شیره‌ی انگور هم خوب است.» ماشین رفت پیش اجاق‌گاز و پرسید: «به نظرت سحر برای افطار کردن در دفترش چه خوراکی بکشد؟» گاز گفت: «مسقطی، شله‌زرد، فرنی، حلوا، خرما، توی، نان و پنیر، و سوپ.» ماشین سبز رفت کنار کمیل و سحر و نام خوراکی‌ها را گفت. آن‌ها هم شروع کردند به درست کردن کتاب آشپزی.

شما هم همراه بچه‌ها دست به کار شوید.

اول: همه‌ی کتاب‌ها با نام خدا شروع می‌شوند. پس در صفحه‌ی اول کتابمان می‌نویسیم:

«به نام خدا»

دوم: کمیل به کمک صفحه‌ی ۲۵ مجله‌ی رشد کودک شماره‌ی ۲ شروع کرد به ساخت کتاب (شما مجله را نداری؟ نگران نباش! رمزینه را پویش کن تا ببینی.)





مسقطی

کمیل شروع کرد به کشیدن نوشیدنی‌ها.
سوّم: سحر شروع کرد به کشیدن خوراکی‌ها. بعد از
پایان نقاشی‌ها، نام هر تصویر را زیر آن نوشتند. سپس
ورق‌ها را کنار هم گذاشتند و کتاب آشپزی ماه مبارک
را درست کردند.

اگر دوست داری، می‌توانی این تصویرها را ببری
و در کتابچه‌ات بچسبانی.



حلوا



شربت آبلیمو و عسل



فرنی



شله‌زرد



شربت شیره‌ی انگور



خرمای توپی



نان و پنیر



سوپ





امروز روز جهانی
بهداشت است

معلمون گفته باید
برای روز جهانی
بهداشت کاردستی
درست کنیم!

بیا برای تحقیق
مدرسه یک
شعارنوشته (پلاکارد)
درست کنیم!

تو بنویس، من نقاشی
می‌کنم!



خبر! خبر!
روز جهانی بهداشت
است!

بازی و شادی
کودکان

بوق!

چیپس و پفک
ممنوع!

خبر!
خبر!



سلامتی با ورزش!
آماده شوید برویم
دوچرخه سواری!

خبر! خبر! باید برویم
واکسن بزنید! سلامتی با
واکسیناسیون!



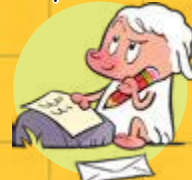
برای مناسبت امروز، بهتون
نگفتند سر و صدا برای سلامت
آدمها ضرر داره!

بیخشید!

ای وای!

معذرت
مامانی!

چی شد?!



قصه‌های چیز میزی!

باز هم می‌خواهیم باهم قصه بسازیم.
فعالیت شماره‌ی قبل را به یاد دارید؟ قرار بود با شخصیت‌های دو قصه‌ی متفاوت
مهمانی بگیریم. یعنی شخصیت‌های یک قصه وارد قصه‌ی دیگر شوند و ادامه‌ی
ماجرا ...

و اما فعالیت این شماره

این بار قرار است در گروه قصه بسازیم.
با هماهنگی معلم مهربانمان و بزرگ‌ترهای عزیزمان، هر کدام از ما و
هم کلاسی‌هایمان یک چیز را از خانه به مدرسه می‌آوریم.
یک چیز؟ مثلاً چه چیزی؟
هر چیزی که دم دستمان بود. فرقی نمی‌کند. مثلاً چند دانه نخود، یک در خودکار،
ظرف خالی آب‌معدنی یا یک عکس.

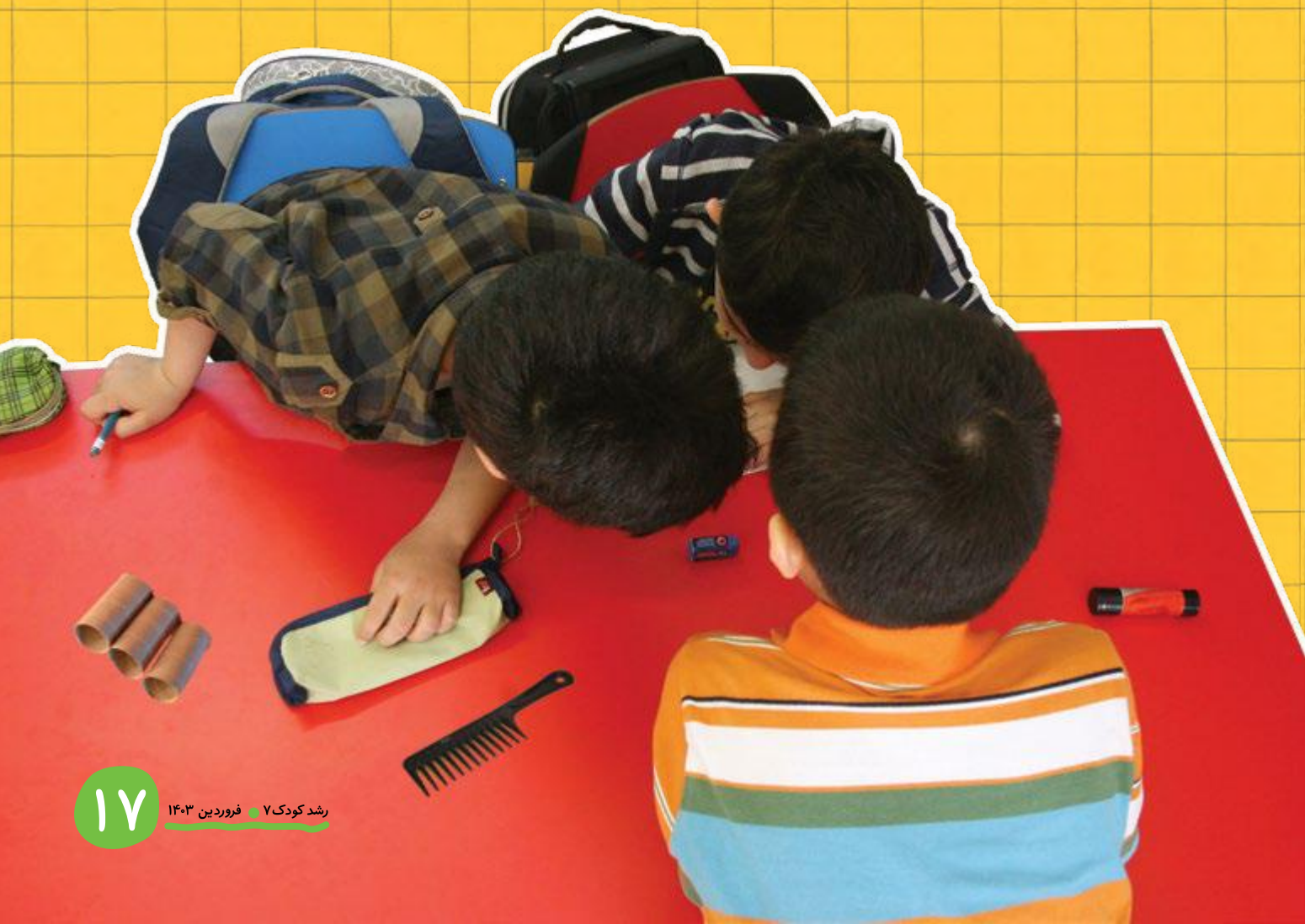


حالا سر کلاس، در گروه‌های سه نفری قرار می‌گیریم. هر کس هر چه را از خانه آورده است، روی میز می‌گذارد. حالا با چیزهایی که روی میز هستند، شروع می‌کنیم به ساخت یک قصه‌ی جذاب. هر کدام از ما قصه‌ی خود را برای دو نفر دیگر تعریف می‌کند.

اگر زمان کلاس اجازه داد، گروه‌ها را عوض می‌کنیم. حالا چیزهای دیگری روی میز هستند که با استفاده از آنها باید قصه‌ی جدید بسازیم.

یادتان نرود، قصه‌های قشنگتان را برای مجله بفرستید.

نکته: بچه‌های عزیز! در تمام مراحل این فعالیت می‌توانید از معلم خوبتان یا پدر و مادر عزیزتان کمک بگیرید.





حالا با پی بازی کنم؟

شما هم مثل من حوصله‌تان سر رفته است؟ ۱۳ روز تعطیل هستیم و نمی‌توانیم با بچه‌ها در مدرسه بازی کنیم. من دوست دارم با اسباب‌بازی‌های تکراری‌ام بازی‌های متفاوتی انجام بدهم.



دوست دارم با لباس‌هایم اسباب‌بازی بسازم.
دوست دارم با مامان و بابا در خانه بازی کنم.
دوست دارم با شکل‌ها سایه‌بازی، حباب‌بازی و رنگ‌بازی کنم.
دوست دارم با چادر یا ملافه، صندلی‌ها و تختخوابم یک بازی هیجان‌انگیز کنم!
آهان! تازه یادم افتاد.
پارسال عید عمه سارا به من پنج کتاب

عیدی داد. من هم از روی شعرهای زیبایی آن‌ها بازی‌های جورواجور انجام دادم. آماده‌ای تا با هم به کمک کتاب‌ها بازی کنیم؟!

کتاب‌های «بازی با اسباب‌بازی‌ها، بازی با لباس‌ها، بازی با مامان و بابا، بازی با شکل‌ها و بازی با وسایل‌خانه» را خانم مریم اسلامی نوشته است. نشر پی‌نما در سال ۱۴۰۰ آن‌ها را چاپ کرده است. شماره‌ی تلفن ناشر این است: ۰۲۱۸۸۴۸۲۴۲۶

دوستان شما از بین کتاب‌هایی که نشان رشد یا تاییده‌ی آموزش و پرورش دارند و در وبگاه samanketab.roshdmag.ir معرفی شده‌اند، کتابی را انتخاب می‌کنند، فیلم معرفی آن را تهیه می‌کنند و برای ما می‌فرستند.



کانال مجله‌ی رشد کودک:
@roshd_kodak
در پیام‌رسان‌ها منتظر شما هستیم.

نشانی ما:
منتظر معرفی شما هم هستیم.





تاریک

و

روشن



خورشید در آسمان می درخشد و به همه چیز می تابد. وقتی نور خورشید جلوی شما قرار دارد، سایه‌ی خود را پشت سرتان می بینید. اگر خورشید پشت سر شما قرار بگیرد، سایه‌ی شما کجا تشکیل می شود؟ وقتی حرکت می کنید، سایه‌ی شما هم حرکت می کند. وقتی می دوید، سایه هم با شما می دود.

آیا می دانید سایه چگونه درست می شود و از کجا می آید؟

می توانید با کمک چراغ مطالعه یا چراغ قوه سایه بازی کنید. مثلاً با گرفتن دست‌هایتان مقابل نور، سایه‌ای به شکل حیوانات یا وسایل گوناگون بسازید. یا وسایلی مانند قاشق و لیوان را جلوی نور قرار دهید و از دیگران بخواهید، بدون اینکه به آن وسیله نگاه کنند، حدس بزنند سایه‌ی چه چیزی را می بینند؟



به نظر شما سایه‌های بزرگ همیشه برای جسم‌های بزرگ‌تر هستند؟

چطور می شود سایه‌ای را کوچک و بزرگ کرد؟ چه بازی‌های دیگری می توانید با سایه انجام بدهید؟





دوست مستطیلی

من یک آدم کوچولو هستم. در یک سیاره‌ی گرد زندگی می‌کنم. قبل‌ترها خیلی حوصله‌ام سر می‌رفت. یک بار از تنهایی داشتم با شکوفه‌های درخت سیب حرف می‌زدم. یک‌دفعه عمو بنویس روی شانه‌هایم زد و گفت: «این دوست مستطیلی من است، ولی مال تو!» عمو بنویس را اندازه‌ی همه‌ی آب‌نبات‌چوبی‌های دنیا دوست دارم. عمو بنویس گفت: «جزغلی! یکی از بهترین دوست‌های من توی دنیا، این مستطیل است که هر روز و هر شب دست من می‌بینی! سعی کن همیشه کنارت باشد تا مغزت پر از گل‌های رنگارنگ شود.» آرام دست‌هایم را دراز کردم و دوستم را بغل کردم. دهان گشاد و ورق‌ورقی دوست مستطیلی تکان خورد و گفت: «سلام، خوبی؟ من دیگر نمی‌گذارم تنها شوی. تازه، کلی داستان‌های قشنگ بلدم تا برایت تعریف کنم.»

یک‌دفعه انگار توی دلم پر از شکلات‌های خوش‌مزه شد! با خوش‌حالی دستم را روی سرش کشیدم و گفتم: «منم جلدت می‌کنم تا زیر باران خیس نشوی. هیچ‌وقت نمی‌گذارم پاره و کثیف شوی.»

دوست مستطیلی در گوشم گفت: «اگر دوست داشته باشی، تو را با فامیل‌های دیگر هم آشنا می‌کنم. من کلی فامیل‌های جورواجور دارم؛ علمی، تاریخی، خیالی و داستانی. تازه، قیافه‌هایشان رنگ‌به‌رنگ است.» از شادی دور سیاره‌ام چرخیدم و گفتم: «خدایا شکر که به من دوست‌های خوب دادی.»

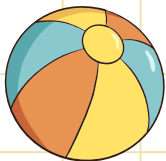
از آن روز، مستطیلی هر شب برایم قصه‌های آدم‌های مهربان و بزرگ را تعریف می‌کرد. راستی شما هم دوست مستطیلی دارید؟ عمو بنویس می‌گوید: «به این دوست مستطیلی کتاب می‌گویند.»

عمو در اتاقش یک خانه‌ی بزرگ برای دوست‌های مستطیلی‌اش دارد که به آن می‌گوید کتابخانه. شما هم کتابخانه دارید؟ عمو بنویس یک نویسنده است و کلی دوست مستطیلی به دنیا آورده است. من هم می‌خواهم مثل او نویسنده شوم تا بچه‌های سیاره‌های دیگر را با کتاب‌هایم شاد کنم. شما چطور؟



بیا با هم این قصه را
گوش کنیم.





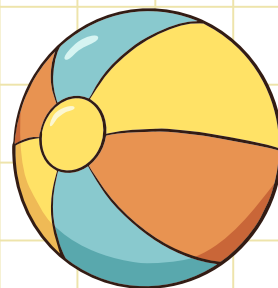
توپ و گردی

بازی، بازی، تنها، بازی. با هم، بازی. پاشو، پاشو. زودی پاشو. نوبت چیه؟ نوبت بازی.
امسال در هر شماره‌ی مجله، یک بازی تکی به تو یاد می‌دهیم
و یک بازی گروهی. گروه ممکن است دو نفر یا سه نفر و بیشتر باشد.

نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

بازی تکی، پاهای قوی

چند گردی روی زمین بکش.
داخل هر گردی یک توپ بگذار.
با دو تا پایت توپ را نگه دار. حالا پیر و
توپ را به بیرون گردی ببر.

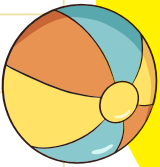


بازی گروهی وسطی با حلقه

این بازی سه نفره است. یکی از بچه‌ها یک حلقه را در دست می‌گیرد و وسط می‌ایستد. دو نفر دیگر، دو طرف حلقه قرار می‌گیرند. حالا یکی توپ را می‌اندازد و نفر روبه‌رویی آن را می‌گیرد. یادتان باشد، توپ حتماً باید از داخل حلقه بگذرد.

نفر وسط

نفر وسط باید حواسش جمع باشد. اگر یکی از بچه‌ها توپ را بالاتر یا پایین‌تر پرت کرد، او باید حلقه را بالا یا پایین ببرد تا توپ از میان حلقه رد شود.





عید فطر



من خیلی خوش‌حالم که ما یک عالمه عید داریم؛
مثلاً عید فطر.

من امسال پایه‌ی اول هستم.

از حرف‌های عین و ی و دال و کلمه‌ی فطر خوشم می‌آید. روی چند تا
کارت تبریک نوشتیم: عید فطر مبارک! می‌خواهم برای نماز عید که به
مسجد می‌رویم، کارت‌ها را توی ظرف آب‌نبات‌ها بگذارم تا مردم آن‌ها
را بردارند و خوش‌حال شوند.

این کارت‌های تبریک را خودم ساخته‌ام.

کوچولو و بامزه هستند؛

یک کم بزرگ‌تر از آب‌نبات.

مامان می‌گوید من دختر هنرمندی هستم که توانسته‌ام کارت‌های
تبریک فسقلی درست کنم.

تو دوست داری روی کارت‌های تبریک بزرگ بنویسی عیدت
مبارک و آن‌ها را هدیه بدهی، یا روی کارت‌های کوچک؟

کارت تبریک آب‌نباتی

وسایل لازم: مقوای رنگی و قیچی.





بخشنده

«بچه‌ها لقمه‌هایتان را بردارید و بروید توی حیاط. همدیگر را هل ندهید. مواظب همدیگر باشید.» زهرا گفت: «اجازه! اگر مواظب همدیگر باشیم، به ما می‌گویند بخشنده؟» خانم معلم باز هم با لبخند گفت: «نه. می‌گویند بچه‌ی مسئولیت‌پذیر.»

زهرا گفت: «کدامشان بهتر است؟» خانم معلم گفت: «هر دویشان خوب هستند.» زهرا و سنا دست هم را گرفتند. خواستند به حیاط بروند. ملیحه هنوز روی دفترش خم شده بود و با انگشت‌هایش می‌شمرد. خانم معلم گفت: «ملیحه، نمی‌خواهی بروی حیاط؟» ملیحه گفت: «من هنوز نتوانسته‌ام تمرین‌های ریاضی‌ام را حل کنم. تعداد انگشت‌هایم کم است.» خانم معلم گفت: «فعلاً برو حیاط. زنگ بعد کمکت می‌کنم.» زنگ تلفن همراه خانم معلم به صدا در آمد. خانم به بیرون از کلاس رفت. زهرا ایستاد. به سنا گفت: «تو برو من می‌آیم.»

خانم معلم گفت: «امام حسن (ع) بخشنده بود. می‌گویند دو بار همه چیزش را بخشید.» زهرا گفت: «اجازه! من هم خیلی دوست دارم بخشنده باشم. مثلاً خیلی دلم می‌خواهد مدادم را به سنا بدهم. ولی آخر خودم چه کار کنم؟» خانم معلم لبخند زد و گفت: «نگران نباش. کم‌کم یاد می‌گیری.» زنگ تفریح به صدا در آمد. خانم معلم گفت:





بعد به ملیحه گفت: «می‌خواهی من انگشت‌هایم را به تو قرض بدهم تا حساب کنی؟» ملیحه به زهرا نگاه کرد و لبخند زد.

زهرا بعد ریاضی داشتند. خانم معلم وقتی دفتر ملیحه را دید، تعجب کرد. به ملیحه گفت: «همه‌ی تمرین‌هایت را حل کردی؟» ملیحه گفت: «زهرا زنگ تفریح کنارم ماند و انگشت‌هایش را به من قرض داد. من هم تمرین‌هایم را حل کردم.» خانم معلم با لبخند گفت: «پس زهرا زنگ تفریحش را به تو بخشیده است. آفرین!»

زهرا گفت: «ولی من که چیزی را نبخشیدم!»

خانم معلم گفت: «همین که به حیاط نرفتی، بازی نکردی، تفریح نکردی و کنار ملیحه ماندی، یعنی زنگ تفریح را به ملیحه بخشیدی!»

زهرا گفت: «یعنی الان می‌شود گفت من بخشنده‌ام؟»

خانم معلم گفت: «بله و من به شاگرد بخشنده‌ام افتخار می‌کنم!»

بچه‌ها برای زهرا دست زدند. زهرا هم ذوق کرد و برای خودش دست زد.

$$+ ۲۷ =$$
$$- ۱۹ =$$

$$۱۳ - ۲ =$$
$$\#\#\# \#\#\# \#\#\#$$

پایا هم این قصه را گوش کنیم.



بگرد و پیدا کن



تصویرگر: فرخ لقا علی نژاد
مریم فرجی

ما یک پیغام ویژه از خودتان به خودتان داریم. برای اینکه پیغام را کشف کنید آن را روبه روی آینه بگیرید. حالا پیغام را بلند بلند بخوانید.



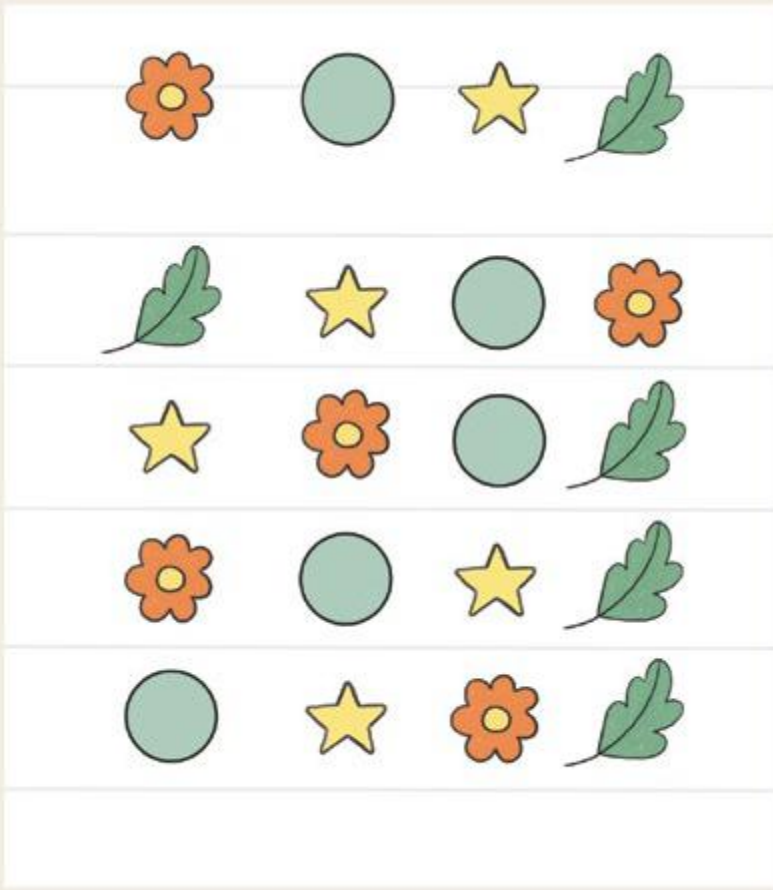
تسا ببالج اعمق
مناهبج مناہترجہ ط متسه نہ نیا
س لہملا ل ا مناہترجہ ط متسه نہ نیا
ءءلیبء
تمعنا نیا راب ا الخ و واہمش ءاھس ل نہ
رحمہ مہءرہ باقہ و .منارجہ ہش راب
وہیگ رل ہ ویند ہمیش رءل آ راب ا مناہترجہ

به حرفهای داخل جدول با دقت نگاه کن و به صورت عمودی و افقی، هر چند کلمه می توانی، پیدا کن و در اینجا بنویس.

.....
.....
.....

خ	و	ب	ا	ی	ر	ا	ن
و	ق	ت	م	ا	س	ت	م
ش	ت	و	ا	س	ب	و	ت
ح	ا	ت	م	ر	د	ر	س
ا	س	ل	ا	م	س	ج	د
ل	م	ا	د	ر	ب	ر	گی
ک	ا	ش	ر	ا	ض	ی	ر
ک	د	و	د	ت	گی	ر	گی

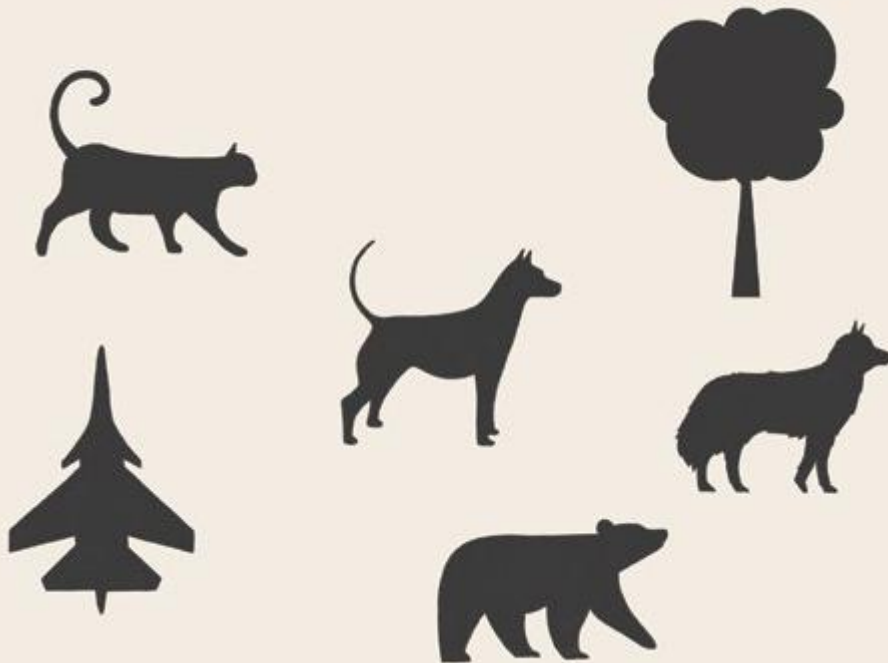




به ترتیب شکل‌های ردیف اول نگاه کن. در تصویرهای پایین شکل‌هایی را پیدا کن که همین ترتیب را داشته باشند. حالا یک کاغذ روی ردیف اول قرار بده و زود بگو کدام ردیف پایین، ترتیب تصویرهایش مثل ردیف اول است.

سایه‌ی شکل هر کلمه را پیدا کن و با خط به کلمه‌ی خودش وصل کن.

گرگ هواپیما خرس گربه درخت





● الهام جمشیدی مهر
● تصویرگر: زینب شبر

من فقط یک ذره ریختم!



۱



۲

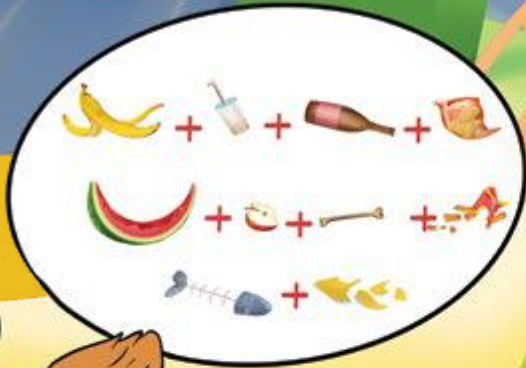


۳



۴

۵



ببینم چی ها
خورده بودم!

۷



۶



ببخشید...
ببخشید...

۸



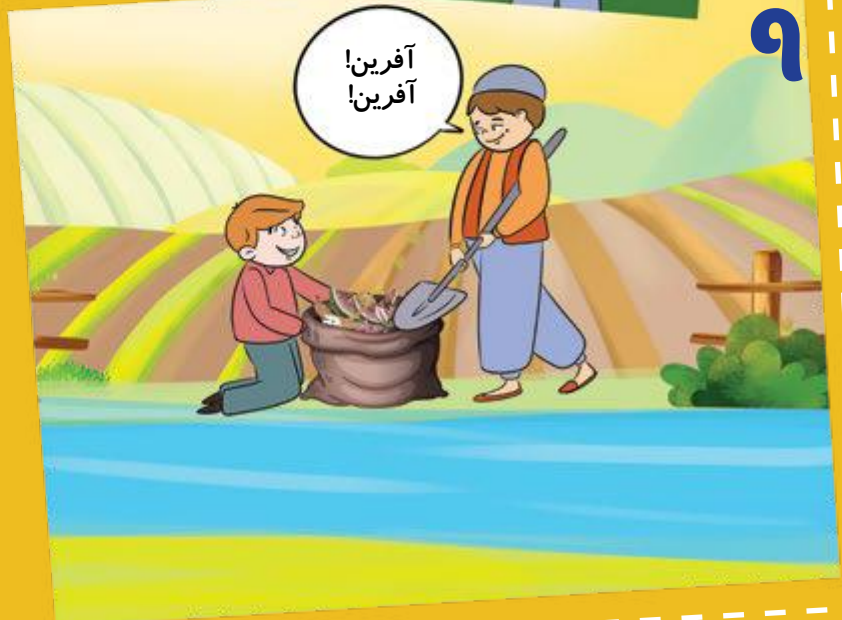
۱۰

به به!

به به!



۹



رنگین کمان

به صفحه‌ی رنگین کمان خوش آمدی. این صفحه مخصوص آثار شماست. می‌توانی نقاشی یا کار دست‌پات را برای ما بفرستی.



آروین ملکی، ۷ ساله از خلیج



مانی هاشمی، ۶ ساله از بیرجند



آدرینا آذر، ۷ ساله از تهران



ترنج غلام بابا، ۶ ساله از تهران

محدثه سادات شرافتی قمصری از کاشان

روینکا نوری، ۷ ساله از کرج



برای یک سرگرمی حرکتی آماده‌ای؟ انگشتت را روی خانه‌ی شروع بگذار. تاس را بینداز. با توجه به عدد تاس، خانه‌ها را بشمار و جلو برو. حالا به حرکت‌های ورزشی داخل خانه دقت کن. بایست و یک‌بار به آرامی همان حرکت را انجام بده. بازی را ادامه بده تا به خانه‌ی پایان برسی.





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ای اسرئیل!

به زودی سرزمینمان
را از تو پاک خواهیم کرد.

